

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۵

زمینه‌ها و علل پیدایش رویکرد اعتدالی در میان خوارج و برآمدن اباضیان

تاریخ تأیید: ۹۲/۹/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۴

مصطفی پیرمردیان * فرشته بوسعیدی **

زهرا حسین هاشمی ***

حضور و زندگی گروهی از خوارج پس از جنگ نهروان در بصره و تحت تأثیر قرار گرفتن ایشان از بافت جمعیتی بصره، مانند صحابه صاحب نام حاضر در این شهر هم‌چون عبدالله بن عباس، ایرانیان و موالی ایرانی، فقها و تابعان و حضور برخی از بزرگان خوارج مانند مرداس بن ادینه و برادرش عروه که با در پیش گرفتن روش اعتدالی مورد توجه سایرین بودند سبب شد اباضیان تحت تأثیر آنان، به مرور راه اعتدال در پیش گیرند. این پژوهش با استفاده از روش وصفی-تحلیلی و از طریق مطالعه کتابخانه‌ای به بررسی و تبیین زمینه‌ها و علل گرایش خوارج به خصوص اباضیان به اعتدال می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: خوارج، اباضیه، جابرین زید، ابوبلال مرداس، مسلم بن ابی کریمه، بصره.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی دکتری تاریخ تشیع دانشگاه اصفهان.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

مقدمه

برآمدن گروهی از خوارج موسوم به اباضیه در نیمه دوم قرن اول هجری با اندیشه‌های معتدل و عقایدی متفاوت از سایر خوارج که خوی بدوی داشتند، پرسش‌هایی را ایجاد می‌کند، مانند: این که ۱. این اندیشه کجا و در چه محیطی شکل گرفت؟؛ ۲. چرا، چگونه و تحت تأثیر چه عواملی به وجود آمد؟؛ ۳. چه افراد و عناصری در شکل‌گیری آن نقش داشتند؟ برای بررسی پاسخ این پرسش‌ها باید به منابع اباضیه مراجعه شود. یکی از منابع مهم اباضی که امکان استفاده از آن در این پژوهش میسر گردیده است کتاب *بدء الاسلام* از ابن سلام اباضی (م. ۲۷۳ هـ) است. این کتاب قدیمی‌ترین منبع تاریخی اباضیان است که گزارش‌های منحصر به فردی درباره اباضیان و نخستین امامان آنها ارائه می‌کند.

دیگری کتاب *السیرة الاباضیه* نوشته گروهی از علمای اباضی است که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانه سید محمد بن احمد از خاندان بوسعیدی عمان نگهداری می‌شود و حاوی مطالب و گزارش‌هایی است که در دیگر منابع کمتر یافت می‌شوند. همچنین کتاب *تحفة الاعیان بسیرة اهل عمان* نوشته نورالدین سالمی از منابع با ارزش تاریخی درباره اباضیه به‌ویژه اباضیه عمان است که استفاده از آن مفید است.

اباضیه

این فرقه را باید به عبدالله بن اباض^۱ منسوب دانست اما ابوزید بلخی و سمعانی این گروه را به حارث بن اباض منسوب می‌دانند. از آن‌جا که مورخانی مانند ابن قتیبه، بلاذری، ابن حزم، المبرد و عبدالقاهر بغدادی^۲ این گروه را پیروان عبدالله بن اباض می‌دانند و از طرفی هیچ‌کدام از منابع اباضیه نامی از حارث بن اباض در میان شخصیت‌های اباضی بیان نمی‌کنند نسبت این فرقه به عبدالله بن اباض صحیح‌تر به نظر می‌رسد.^۳ درباره چگونگی نسب او اختلاف نظر وجود دارد^۴ ولی در تمیمی بودن او اختلافی نیست. درباره

سال تولد او سندی در دست نیست و در زمان مرگ او نیز اتفاق نظر وجود ندارد.^۵ بیشتر منابع اباضی، او را از طبقه تابعین می‌دانند و گروهی تولد او را در زمان معاویه بیان می‌کنند.^۶ این در حالی است که ابن اباض در نامه‌ای به عبدالملک مروان می‌گوید:

در خصوص رفتار معاویه از غیر من سؤال نکن؛ زیرا من او و رفتار او را

دیدم.^۷

هم‌چنین او در جنگی که در سال ۶۳ هـ، پس از واقعه حرّه در مکه میان حصین بن نمیر و عبدالله بن زبیر در گرفت به همراه نجهده بن عامر، نافع بن ازرق و بعضی دیگر از سران خوارج حضور داشته و با شامیان جنگیده است.^۸ این موارد نشان می‌دهد که خبر تولد او در زمان معاویه محل تردید است و در صورت صحت این خبر، باید بپذیریم که او از بلوغ جسمی و فکری زود رس برخوردار بوده است و هم‌چنین در اوائل خلافت معاویه متولد شده است که در سال ۶۳ هـ در ۲۳ سالگی رهبری گروهی از خوارج را بر عهده داشته است.

زمینه‌های فکری اباضیه

ریشه‌های فکری این گروه به زمان خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و اختلاف سپاهیان او درباره حکمیت باز می‌گردد. البته جرقه‌های ظهور اندیشه خوارج به اندکی پیش از جنگ نهروان مربوط است که گروهی از خوارج از جنگ با امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام منصرف شدند. بدون تردید این گروه مانند کسانی که به نهروان نرفتند و در کوفه باقی ماندند^۹ و آنها که پس از مناظرات امام علیه السلام با آنان از جنگ منصرف شدند و متفرق گردیدند یا به شهر رفتند^{۱۰} و کسانی که قبل از جنگ و یا در هنگام جنگ، توصیه امام علیه السلام را پذیرفتند و به زیر پرچم ابویوب انصاری رفتند که برای امان خواهان در نظر گرفته شده بود،^{۱۱} کناره گیرندگان از جنگ و به تعبیری قاعدین محسوب می‌گردند. این امر اولین قدم در راه اعتدالی شدن گروهی از قومی شد که جنگ با غیر خود را واجب می‌دانستند.

گروهی از خوارجی که در نهروان، قبل از جنگ و در هنگام جنگ از دیگران کناره گرفتند مانند اشرس بن عوف در ربیع الاول سال ۳۸ هجری، ابن علفه تمیمی در جمادی الاول همان سال، اشهب بن بشر در جمادی الاخر همان سال، فرد دیگری به نام سعد در رجب همان سال و ابومریم سعدی در رمضان همان سال علیه امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام قیام کردند که به ترتیب سرکوب شدند.^{۱۲} با این حال، همه خوارج معتقد به وجوب جنگ با امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نبودند بلکه با شهادت آن حضرت علیه السلام، بسیاری از آنها بر ضد معاویه قیام کردند که یکی از قیام کنندگان فروة بن نوفل بود.^{۱۳}

با وجود این که قیام‌های خوارج در زمان معاویه ادامه یافت ولی در همین زمان، گروهی از خوارج در بصره وجود داشتند که معتقد به قعود بودند. ابوبلال مرداس و برادرش عروة و طرفداران آنان از این گروه هستند. آنان در بصره ماندگار شدند و گرچه با سیاست‌های معاویه و یزید مخالف بودند تا زمانی که عبیدالله بن زیاد در سال ۵۸ هـ بر آنان سخت گرفت و به قتل و زندانی کردن آنان اقدام کرد،^{۱۴} قیام نکردند و برضد بنی امیه و مردم دست به شمشیر نبردند.

پایگاه اولیه شکل‌گیری اباضیه

بصره همچون کوفه از ابتدای فتوحات اسلامی یکی از مراکز اصلی استقرار قبایل عربی بود که برای انجام فریضه جهاد از درون شبه جزیره عربی خارج می شدند و در همین راستا یکی از مهمترین مراکزی بود که گروه قابل توجهی از صحابه و تابعین صاحب نام و مورد توجه مسلمانان به آنجا مهاجرت کردند. چنانکه تنها خلیفه بن خیاط ۱۳۶ نفر از صحابی مشهور را نام برده که در بصره فرود آمدند^{۱۵} و تعداد زیادی از آنان مانند ابو موسی اشعری، نعمان بن مقرن، عبدالرحمن بن سمره، عتبه بن غزوان، ابوبکره، ابو بریده، انس بن مالک، براء بن مالک، مالک بن صعصعه، عمران بن حصین، ابوبرزه، صحرار بن عیاش، عثمان بن ابی العاص، مغیره بن شعبه، سمره بن جندب و... از مشاهیر

صحابه بودند و تعدادی از آنان کثیرالحدیث اند و از آنجا که مورد توجه و مراجعات مردم قرار گرفتند، زمینه های توجه و اهتمام مردم به احادیث و روایات و قرآن و به تبع آن فقه و تفسیر و تعمق و تدبیر بیشتر را موجب شدند.

هر چند از همان ابتدای تأسیس بصره عمران بن حصین خزاعی که به (تعبیر نویسندۀ شذرات الذهب) دارای فضائل زیاد و سابقه در دین بود از طرف عمر برای قضاوت و تعلیم فقه به بصره فرستاده شد^{۱۶} ولی حضور عبدالله بن عباس که شهرتش در فقه و تفسیر بر همگان آشکار بود در دوره خلافت علی بن ابی طالب در بصره نقش شایان ذکری در تقویت توجه اعراب بصره به مفاهیم و مباحث علمی و دینی داشته است. بویژه که افرادی چون جابر بن زید ازدی بسیار از او تأثیر پذیرفته اند^{۱۷} از طرف دیگر حضور گروهی از ایرانیان از همان ابتدای تأسیس بصره در این شهر در تحولات فرهنگی آنجا موثر بود از جمله گروهی از اسواران که با ابوموسی مصالحه کردند و مانند سایر اعراب در آنجا ساکن شدند و برای خود نهری حفر کردند. همچنین تعداد زیادی از ایرانیان که بصورت موالی در میان قبائل عرب بصره زندگی می کردند را باید مورد توجه قرار داد. ایرانیان به سبب سابقه تمدنی خود، همچنین به جهت استعدادها و قابلیت های فکری - فرهنگی به ارث برده از بیش از هزار سال دولت و تمدن خویش، پس از آنکه در کنار اعراب ساکن بصره زندگی را از سر گرفتند در تغییر و تبدیل روش و منش زندگی اعراب بادیه نشینی که به سکونت در بصره ملزم شده بودند به روش و منش و ساخت و بافت حیات شهری سخت تأثیر گذاشتند و شاید به همین علل بصره از خاستگاههای اولیه علوم و معارف اسلامی نیز قرار گرفت. پس از شهادت امام علی علیه السلام که یاران او و همچنین مخالفان و معترضان از خوارج پراکنده شده به دیار خویش رفتند، بصره و کوفه بیش از سایر شهرها خوارج را در خود پذیرا شدند زیرا مراکز اصلی استقرار قبائل به ویژه ازد و تمیم این دو شهر بود.

ابو بلال مرداس بن ادیه و پیدایش رویکرد اعتدالی

خوارج در بصره بیش از کوفه جای گرفتند شاید به علت این که کوفه محل طرفداران

امام علی علیه السلام بود و امکان امنیت و رشد برای آنان در بصره فراهم تر بود. در میان خوارجی که به بصره رفتند یکی ابوبلال مرداس بن ادیه بود که چنانچه اشاره شد شخصیتی مقبول و اندیشه‌ها و رفتاری معتدل داشت. نباید از نظر دور داشت که ابو بلال در بصره و در میان قبیله خویش یعنی تمیم زندگی می کرد و این امر زمینه ای مناسب برای توجه تمیمیان به نظرات او فراهم می آورد. از مجموع روایاتی که درباره ابوبلال نقل شده می توان دریافت که او معتقد به تقیه بوده، کشتن غیر خوارج را جایز نمی دانسته، اموال آنان را حلال نمی پنداشته و جنگ با آنان را مادامی که ابتدا شروع به جنگ نمی کردند روا نمی دانسته^{۱۸} و به همین جهت در زمان زیاد بن ابیه در بصره و در کنار احنف بن قیس که ریاست تمیم را بعهدده داشت زندگی کرده است.^{۱۹} در سال ۵۸ هجری عبیدالله بن زیاد نسبت به دستگیری خوارج پافشاری نمود^{۲۰} تا اینکه زندانهای خویش را از آنان پر کرد و از آن میان یکی ابوبلال بود.^{۲۱} رفتار و روش ابوبلال در زندان نیز، به گونه ای معتدل و ملایم بوده که چون ابن زیاد به خاطر کشته شدن یکی از زندانبانان توسط گروهی از خوارج اقدام به کشتن خوارج نموده، بر ابوبلال سخت نگرفت و او و چند تن دیگر را آزاد نمود.^{۲۲} ابن زیاد همچنان به تعقیب و دستگیری خوارج ادامه می داد و ابوبلال تصمیم به خارج شدن از بصره گرفت. ولی خروج ابوبلال به قصد شورش و شمشیر کشیدن نبوده است زیرا به یاران خود گفت ماندن و راضی بودن به آنچه می بینیم گناه است و شمشیر کشیدن و کشتن مردم نیز گناه بزرگی است. لیکن ما از میان آنان خارج می شویم، کسی را به وحشت نمی افکنیم و تا آنجا که مقدور است از ظلم ممانعت می کنیم و اگر گروهی قصد ظلم به ما کردند از آنان روی برمی گردانیم.^{۲۳} زندگی ابوبلال در بصره گواه است که نه تنها بصره پس از نهروان یکی از پایگاههای خوارج بوده بلکه اندیشه اعتدالی در میان بعضی خوارج تا آنجا ارتقاء پیدا کرد که نه تنها غیر خوارج را کافر و مشرک نمی پنداشتند بلکه ماندن در میان آنان را نیز جایز، کشتن آنان را ناروا، تقیه و سازگاری با حکومت ظالمان را جایز و در حقیقت به عنوان فرقه یا گرایشی در میان سایر مسلمانان به زندگی خود ادامه می دادند و بدون تردید خارج شدن ابوبلال همانگونه که از

روایت بلاذری مستفاد می گردد در نتیجه وحشتی بود که از فشارهای ابن زیاد بوجود آمده بود.^{۲۴} به تعبیر منابع اباضی، خارج شدن ابولباب نه به این عنوان بود که هجرت کنند زیرا این عمل سیره او نبود نه به خاطر آن بود که امنیت را به خوف تبدیل کند و نه اینکه قوم خویش را به منزله بت پرستان بپندارد یعنی هیچ کدام از اندیشه هایی که خوارج داشتند منشأ اقدام او نبود.^{۲۵}

اکنون لازم است به نکته ای حائز اهمیت اشاره شود و آن اینکه خشونت عبیدالله بن زیاد نسبت به خوارج^{۲۶} حتی آنان که روش اعتدالی در پیش گرفته بودند و به ماندن در میان مردم و تقیه، معتقد بودند منجر به آن شد که این گروه از خوارج بصره به فعالیت سری و پنهانی روی آوردند. بدیهی است گردآمدن برای بررسی امور و مسائل مربوط به آینده و چگونگی حفظ و اشاعه عقاید و اندیشه ها و افکارشان امری گریزناپذیر بود چنان که ابن زیاد اقدام به فرستادن جاسوس برای تعقیب و شناسایی آنان می کرد و بسیار اتفاق می افتاد که ماموران ابن زیاد آنها را در سرداب های مخفی که برای گرد آمدن و مرکز قرار دادن دعوت خود به آنجا پناه برده بودند دستگیر می کردند.^{۲۷}

بصره در چنین شرایطی در حقیقت پایگاه خوارج معتدل بود تا اینکه سپاهیان شام پس از واقعه حرّه به قصد سرکوبی ابن زبیر به سوی مکه حرکت کردند. خوارج به همراه بعضی از بزرگان خود مانند: نافع بن ارزق، نجده بن عامر، عبدالله بن صفار و عبدالله بن اباض دفاع از خانه خدا را لازم شمرده به مکه رفتند و در کنار عبدالله بن زبیر به مقابله با شامیان پرداختند. تا اینکه با فرارسیدن خبر مرگ یزید، سپاه شام دست از جنگ کشیدند و جنگ به پایان رسید. خوارج ماندن در کنار ابن زبیر را جایز ندانستند و هر گروه به جانی رفتند.^{۲۸} خوارج بصره از جمله نافع بن ارزق، عبدالله بن صفار و عبدالله بن اباض و حنظله بن بیهس به بصره بازگشتند. در بصره نافع بن ارزق با یاران خویش قائل به خروج شدند ولی عبدالله بن اباض خارج شدن را جایز نشمرد و گفت این قوم (غیر خوارج) مشرک نیستند که جنگ با آنان واجب باشد بلکه کافر نعمتند و کافر به احکام.^{۲۹} بر این اساس ابن عبدربه معتقد است خوارج در این زمان به چهار گروه تقسیم شدند^{۳۰} که در حقیقت سه گروه از

آنان از جمله پیروان ابن اباض راه اعتدال پیمودند. این دسته معتقد بودند مخالفان خوارج مشرک نیستند، زیرا اقرار به توحید و کتاب و پیامبر دارند ولی کافر نعمت محسوب می گردند، ارث بردن از آنان، نکاح با آنان و ماندن در میان آنان جایز است.^{۳۱} در این میان عبدالله بن صفار بر این اعتقاد بود که نافع بن ارزق افراط کرده و ابن اباض به تفریط روی آورده و از هردوی آنان روی گردان شد.^{۳۲} بنابراین گروههای افراطی پراکنده شدند و تنها ابن اباض و طرفداران او در بصره ماندگار شدند و بصره همچنان پایگاه خوارج معتدل باقی ماند. اتخاذ روش اعتدالی توسط ابن اباض در بصره گواه بر آن است که این روش در میان گروهی از بزرگان خوارج و طرفداران آنان مقبولیت داشته است و بدون تردید این مقبولیت ناشی از سیره پسندیده بزرگانی از این طایفه از جمله ابوبلال مرداس بوده است و قطعاً یکی از عوامل مقبولیت این سیره و روش، سازگاری آن با منافع و مصالح مردم بوده است. برای مثال ابوبلال مرداس گرفتن عطایا از سلطان جائر را جایز می شمرد زیرا زمانی که از بصره خارج شد اموالی را که برای ابن زیاد می رفت گرفته و به اندازه سهم خود و یارانش از آن برداشت و بقیه را فرستاد.^{۳۳} و گفت آنان این اموال را تقسیم می کنند همانگونه که نماز می خوانند و ما با آنان نمی جنگیم.^{۳۴} بنابراین اتخاذ روش اعتدالی از طرف ابن اباض برآمده از مقبولیت سیره ابوبلال در میان مردم بصره و تناسب آن با زندگی قبائلی است که به زندگی یکجانشینی به تدریج خو می گرفتند. جایگاه سیره ابوبلال چنان بود که نه تنها خوارج، بلکه شیعه و معتزله نیز آن را ستوده‌اند.^{۳۵} بنابراین می توان گفت که ابن اباض روشی را دنبال کرد که خوارج معتدل مانند ابوبلال در پیش گرفته بودند. ساکنان بصره و معتدلان را از آن پس، منسوب به او و اباضی خواندند. البته این احتمال مغایرتی با این نظر ندارد که علت این امر، آن بوده است که خوارج معتدل، ابن اباض را برگزیدند تا در مقابل خوارج تندرو و دیگر مخالفان به جواب‌گویی پردازند.^{۳۶} نامه معروف او به عبدالملک مروان، این امر را تأیید می کند.^{۳۷}

این نکته قابل تأمل است که منابع اباضی آن گونه که بر سایر بزرگان آن عصر مانند

ابوبلال مرداس، جابر بن زید، ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه و امثال آنها تکیه می کنند بر ابن اباض تکیه ندارند. به عنوان نمونه، یکی از منابع متقدم اباضی که از ابن سلام اباضی (م ۲۷۳ هـ / ۸۸۶ م) با نام *بدء الاسلام و شرایع الدین* باقی مانده است آن جا که از فقها و نخستین ائمه اباضی یاد می کند که به تعبیر نویسنده، اباضیان دین خود را از آنان گرفته اند از ابن اباض هیچ نامی نمی برد.^{۳۸} در هر حال، عبدالله بن اباض در میان اباضیه به عنوان پایه گذار و اولین و مهم ترین امام اباضیان به حساب نمی آید، بلکه تنها منابع متأخر اباضی از او به عنوان یکی از امامان این طایفه نام می برند و یکی از دانشمندان متأخر اباضی درباره جایگاه عبدالله بن اباض در میان اباضیان می گوید:

اباضیه، عبدالله بن اباض را یکی از ائمه مسلمانان و از بزرگان تابعین می

دانند و سیره او را حفظ و تدوین نموده اند و سخنان زیادی از او در قضایای

شرعی نقل می کنند با این حال او را به مکان تقدیس بالا نمی برند همچنان که

هیچ شخص غیر معصوم را در مرتبه تقدیس بالا نمی برند.^{۳۹}

تصریح منابع اباضی بر این که دومین امام آنان پس از ابوبلال مرداس، عمران بن حطان بوده است، دلیلی بر این امر است که ابن اباض پایه گذار روش اعتدالی در میان خوارج بصره نیست. با این حال، همه منابع اباضی، عمران بن حطان را یکی از امامان و شخصیت های برجسته خویش به شمار نمی آورند. همچنان که منابع غیر اباضی چنین موقعیتی را برای او بیان نمی کنند.

به عنوان نمونه ابوالفرج اصفهانی، او را از مردم بصره و کسی که به خارجی بودن مشهور بود، معرفی می کند^{۴۰} و در وصف او آورده است که گروهی از صحابه را درک نموده و از آنها و عایشه روایت نقل کرده است.^{۴۱} ابوالفرج درباره گرایش او به خوارج، دو روایت بیان می کند. یکی این که او با زنی از شراه ازدواج کرد به قصد این که آن زن را از عقیده خویش بازگرداند ولی خود به عقیده او متمایل شد.^{۴۲} دیگر این که ابتدا نسبت به خوارج بسیار دشمنی می کرد ولی چون با یک اعرابی خارجی مجادله کرد به عقیده آنان گروید.^{۴۳}

بعضی از مورخان، عمران بن حطان را از بزرگان خوارج معتدل در بصره، قبل از انشعاب آنان در زمان ابن ازرق می‌دانند که پس از مرگ ابولباب، ریاست خوارج معتدل بصره را در آرامش بر عهده داشته است.^{۴۴} زندگی خوارج معتدل در بصره که از همان سال‌های تأسیس این شهر، محل حضور بسیاری از صحابه و تابعان و پایگاهی برای نقل، ثبت، ضبط و تدوین روایت، تحصیل و تدریس معارف اسلامی شده بود با پیوند، ارتباط و علاقه میان آنان و صاحب نظران صحابه و تابعان و علما همراه گردید. این ارتباطات و آثار آنان در ملاطفت و ملایمت اندیشه‌ها و افکار آنان، تأثیری انکار ناپذیر داشته است به ویژه که پیوندهای خویشاوندی و ارتباطات قبیله‌ای امری گریز ناپذیر برای سکنایگزیدگان در شهر بود.

جابر بن زید

در میان شخصیت‌هایی که اباضیه به عنوان ائمه و رهبران اولیه خویش معرفی می‌کنند، نام جابر بن زید بیش از همه به چشم می‌خورد. مورخان متقدم اباضی و راویان ایشان بر این که مؤسس حقیقی مذهب آنان، جابر بن زید بوده است، تأکید دارند.^{۴۵} یکی از دوره‌های مهم تحولات و تطورات اندیشه‌های فقهی، کلامی و سیاسی اباضیه، سال‌های پس از ۶۴ هـ / ۷۸۳ م تا مرگ جابر بن زید (۹۳ هـ / ۷۱۲ م) است؛ زیرا از این زمان، ابن اباض از سایر گروه‌های خوارج مانند ازرقه و صفریه جدا شد و در بصره ماندگار گردید. این زمان، دوره‌ای است که این دسته از خوارج به سایر مسلمانان نزدیک می‌شوند و به تدوین و تنظیم عقاید خود می‌پردازند.

بدیهی است که موضع معتدل اباضیه، امکان ملاطفت و نزدیکی آنان با افراد صاحب نام تابعان مانند جابر بن زید را فراهم می‌کرد. پس جای تردید نیست که یکی از عوامل توجه خوارج به جابر بن زید، موقعیت علمی او و شخصیت مقبول او در میان مردم بصره بوده است. به طور قطع، همان‌گونه که او نسبت به خلیفه و عمال اموی موضعی خصومت‌آمیز نگرفته است، نسبت به خوارج نیز نظر مخالفی ابراز نمی‌کرد.

گفته می‌شود که ابن اباض در کلیه امور بر فتوهای جابر بن زید تکیه داشت و در کارها با او مشورت می‌کرد و از آرای او متابعت می‌نمود.^{۴۶} تردیدی نیست که این امر سبب شده است که برخی، جابر بن زید را اباضی مذهب بدانند.^{۴۷} در هر صورت، این که اباضیه، جابر بن زید را از امامان خود می‌شمارند به این معنا است که این نحله نسبت به سایر خوارج بسیار معتدل‌تر و منطقی‌ترند، ولی درباره این که آیا جابر اباضی بوده است؟ تردید زیادی در منابع به چشم می‌خورد؛ چرا که به صورت متواتر بیان می‌شود که جابر در زمان حیات خویش از اباضیه برائت جسته است.^{۴۸}

جایگاه جابر در میان اهل حدیث و حسن نظر راویان نسبت به او، این امر را به شدت تضعیف می‌کند. چنان که نقل می‌شود ابن عباس او را ستوده است^{۴۹} و نقل می‌شود که چون اهل بصره از ابن عباس سوال می‌کردند، می‌گفت: چگونه از من سؤال می‌کنید، حال آن که جابر بن زید در میان شماست.^{۵۰} کسانی که جابر را اباضی می‌دانند بر این عقیده هستند که در دوره ای که جابر و ابن اباض در بصره حضور داشتند، اباضیان برای حفظ حیات و امکان توسعه دعوت خویش، به صورت تشکیلاتی سری فعالیت می‌کردند و این تشکیلات به وسیله جابر بن زید هدایت و رهبری می‌گردید.^{۵۱}

گروهی بر این باورند که ریاست فقهی و علمی به طور سری با جابر بوده است ولی ریاست ظاهری و سیاسی به عنوان جواب‌گوی سؤالات و مناظره با مخالفان اباضیه از هر گروه و مذهبی با ابن اباض بوده است.^{۵۲} حقیقت هر چه باشد، اباضیه به عنوان گروه معتدلی از خوارج، در این زمان چندان به سایر مسلمانان نزدیک شده اند که نه تنها در میان آنان زندگی می‌کنند بلکه در بسیاری مسائل فقهی و اعتقادی با آنان همراه و گاه هم عقیده هستند.

مسلم بن ابی کریمه

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که در دوران شکل‌گیری این فرقه در بصره، نقش مهمی در تدوین مبانی فکری آن داشت، ابو عبیده مسلم بن ابی کریمه است. مجموع روایت‌هایی که در منابع اباضی درباره مسلم بن ابی کریمه بیان می‌شود، گواه است که او در اواخر دوره بنی امیه و به نظر اباضیه، پس از مرگ جابر بن زید، تشکیلات سرّی و دعوت پنهانی اباضیه را در بصره رهبری می‌کرده است. تردیدی نیست که یکی از فقهای بزرگ و پایه‌گذاران دعوت اباضیه و به ویژه توسعه دهندگان دعوت اباضیه در خارج از بصره، ابو عبیده مسلم بن ابی کریمه بوده است.

با توجه به جایگاهی که منابع اباضی برای او در انسجام و تقویت دعوت اباضیان در نظر می‌گیرند، گمان برتر آن است که اباضیه به عنوان معتدل‌ترین گروه خوارج که از زمان مرداس بن ادیه، خواهان زندگی در میان جامعه اسلامی بودند به تدریج و بیشتر در زمان مسلم بن ابی کریمه به اندیشه گسترش، ترویج، تدوین و نظام بخشیدن به عقاید خویش برآمدند. این امر هم‌زمان با شروع دعوت مخفی عباسیان و آغاز قرن دوم هجری، است.

در صورتی که مرگ جابر بن زید در سال ۹۳ هـ بوده باشد و پس از او مسلم بن ابی کریمه، ریاست اباضیان را بر عهده گرفته باشد، باید پذیرفت در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، هم‌زمان با شروع دعوت پنهانی عباسیان، فعالیت‌های زیرزمینی و دعوت پنهانی اباضیان به رهبری مسلم شروع گردیده است. در این صورت باید گفت که همان عواملی که زمینه‌گرایش به دعوت مخفی عباسیان را فراهم ساخت، زمینه‌ساز تنظیم و تشکیل دعوت مخفی در میان این دسته از خوارج بوده است.^{۵۳}

بنابه گفته منابع اباضی، ابو عبیده با تربیت و آموزش داعیان در بصره به شکل مخفی و اعزام آنها به عنوان حمله علم به شهرهای دور و نزدیک مانند حجاز، یمن، خراسان، حضرموت، عمان، مصر و بلاد مغرب به صورتی هوشمندانه، بیشترین نقش را در توسعه و

ترویج مذهب اباضیه داشت.^{۵۴} این آموزش‌ها از طریق تشکیل جلسات در خانه‌ها به صورت مخفی انجام می‌گرفت. معروف‌ترین داعیانی که با این روش آموزش یافتند، ابوحمزه مختار بن عوف ازدی و بلج بن عقبه ازدی هستند که به یمن و حجاز اعزام شدند^{۵۵} و جنگ‌های خوارج اباضی را در سال ۱۲۹ هـ / ۷۴۷ م^{۵۶} در یمن و حجاز رهبری کردند. نامه‌های ابوعبیده به اباضیان در سایر شهرها مانند اباضیه مغرب که در امر عبدالجبار و الحارث اختلاف داشتند^{۵۷} گواه است که او، اباضیه را در همه جا رهبری می‌کرده است. هم‌چنین، فعالیت اباضیه خارج از بصره از این زمان و با اعزام گروه‌هایی از داعیان با عنوان حمله العلم گسترش یافت و با حفظ اتحاد میان آنان و بصره به عنوان پایگاه دعوت اباضیه،^{۵۸} اندیشه اباضی گری به خارج از بصره راه پیدا کرد.

نتیجه

خوی اعراب بدوی و حیات اجتماعی در زندگی بیابانی و قبیله‌ای موجب شکل‌گیری اندیشه خوارج شد. خاستگاه این اندیشه، مناطقی مانند بصره بود که این‌گونه قبایل، هنگام فتوحات در آن ساکن شدند. پیدایش تغییر و نوعی اعتدال در گروهی از این فرقه در بصره، تابع پیدایش و ترویج نوعی اخلاق شهرنشینی و اندیشه‌های مبتنی بر آن بود که از زمان تأسیس بصر و حضور ایرانیان در آن‌جا، زمینه پیدایش به وجود آمد و رشد تدریجی یافت. از طرفی دیگر، صحابه پیامبر **۶** که در پرتو مصاحبت با آن حضرت **۶** کم و بیش از اخلاق بدوی فاصله گرفته بودند و به طور نسبی به اخلاق نبوی آراسته شده بودند، الگوهای مناسب و مؤثری بودند که دست کم صفت سازگاری و تحمل مخالف را به اشکال مختلف و البته به شکل نسبی به اعرابی که پس از وفات پیامبر **۶** و در زمان فتوحات با اسلام آشنا شده بودند، تعلیم می‌دادند و توصیه می‌کردند. گذشته از این‌ها، وجود بعضی از شخصیت‌های خوارج که به اعتدال روی آورده بودند و به سبب شخصیت و موقعیت خود، مورد توجه و احترام بودند و پیشوای برخی از خوارج

محسوب می‌شدند سبب شد تا بسیاری از افراد این گروه، راه اعتدال و قعود و تقیه را در پیش گیرند. شاخص‌ترین این افراد، ابوبلال مرداس بن ادیه و برادرش عروه بودند و پس از آن دو، جابرین زید ازدی بود که سخت تحت تأثیر عبدالله بن عباس و سایر فقهای بصره قرار داشت.

در اواخر قرن اول که امامت اباضیان به دست مسلم بن ابی کریمه افتاد از آن‌جا که شرایط سیاسی موجب روی آوردن مخالفان دولت اموی به فعالیت‌های زیر زمینی و مخفی شده بود، اباضیه نیز به رهبری مسلم، فعالیت‌های مخفی و سازمان یافته‌ای را شکل دادند و هم‌زمان با قیام‌های عباسیان در خراسان، ایران و عراق، آنان نیز در یمن و عمان قیام‌هایی را سامان دادند و زمینه تشکیل حکومت آنان در عمان فراهم گردید.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابن اباض به اباض منسوب است. اباض به ضم همزه و تخفیف یاء الموحّد و الف و ضاد معجمه، نام قریه‌ای است که کنار یمامه واقع شده است و به گفته یاقوت، نخل‌هایی دارد که به بلندی آنها، نخلی در جای دیگری دیده نشده است. هم‌چنین، جنگ خالد بن ولید با مسیلمه کذاب در همین محل واقع شده بود. (یاقوت حموی، بی‌تا، ذیل واژه اباض).
۲. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، المعارف، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م، ص ۳۳۹؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق محمود الفردوس العظم، دمشق: دارالیقظه العربیه، ۱۹۳۹م، ج ۲، ص ۱۵، علی بن احمد ابن حزم، جمهره انساب العرب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م، ص ۲۱۸؛ ابوالعباس محمد بن یزید المبرد، الکامل فی اللغه و الادب، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۶۰۳؛ عبدالقاهر بن محمد بغدادی، الفرق بین الفرق، بیروت: دارالافاق الجدیده، ۱۹۹۷م، ص ۸۲.
۳. به طور قطع شهرستانی که شورش عبدالله بن اباض را در زمان مروان بن محمد بیان می‌کند، عبدالله بن اباض را با عبدالله بن یحیی اباضی اشتباه کرده است. (محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق احمد فهمی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۱۳۱).
۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ذیل مدخل اباضیه، ص ۳۱۱.
۵. خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۹م، ج ۴، ص ۶۱.
۶. عوض خلیفات، نشأة الحركة الاباضیه، مسقط: وزارة التراث القومي و الثقافة، ۲۰۰۲م، ص ۷۲.
۷. عده علماء الاباضیه، السیرة الاباضیه، نسخه خطی به شماره ۴۲۰ رس، عمان: کتابخانه سید محمد بن احمد، بی‌تا، ص ۴۸. صالح بن احمد الصوافی، الامام جابر بن زید و آثاره، مسقط: وزارة التراث القومي و الثقافة، ۱۹۹۷م، ص ۲۳۴.

۸. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، بی تا، ج ۵، ص ۵۶۶.
۹. ابوالعباس محمد بن یزید المبرد، *پیشین*، ج ۲، ص ۵۵۹.
۱۰. ابوجعفر اسکافی، *المعیار و الموازنه*، تحقیق محمد باقر المحمودی، بی جا: بی تا، ص ۲۰۰.
۱۱. اسماعیل ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۸م، ج ۷، ص ۳۱۹؛ احمد ابن اعثم، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۹۱م، ج ۴، ص ۲۷۰؛ احمد بن داود ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰م، ص ۱۴۱؛ احمد بن واضح یعقوبی، *التاریخ الیعقوبی*، بیروت: دار صادر دار بیروت: ۱۹۶۰م، ج ۲، ص ۱۹۳. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۲۶۵.
۱۲. علی بن اسماعیل اشعری، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه محسن موید، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲ش، ص ۶۸.
۱۳. طبری، *پیشین*، ج ۵، ص ۳۲.
۱۴. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر- دار بیروت، ۱۹۶۵م، ج ۳، ص ۵۱۸.
۱۵. خلیفه ابن خیاط، *الطبقات*، تحقیق سهیل ذکار، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۳م، ج ۳۴، ص ۳۲۷.
۱۶. عبدالحی بن احمد العکری، *شذرات الذهب*، تحقیق عبدالقادر الانورط، دمشق: دارابن کثیر، ۱۴۰۶هـ، ج ۱، ص ۵۸.
۱۷. عبدالکریم بن محمد سمعانی، *الانساب*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۲۰۵؛ ابراهیم بن علی شیرازی، *طبقات الفقهاء*، تحقیق خلیل المیس، بیروت: دارالقلم، بی تا، ج ۱، ص ۹۶.
۱۸. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۵۱۹-۵۱۸.

۱۹. زبیر ابن بکار، *اخبار الموفقیات*، تحقیق سامی مکی العانی، قم: شریف الرضی، ۱۳۷۴ش، ص ۳۰۲.
۲۰. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۵۱۷.
۲۱. زبیر ابن بکار، *پیشین*، ص ۳۰۴.
۲۲. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق احسان عباس، بیروت: نشرات الاسلامیه، ۱۹۷۴، جزء الاول، ص ۱۸۱.
۲۳. همان، ص ۱۸۲.
۲۴. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ص ۱۸۱.
۲۵. عمر فاروق، *الحركات الدينية و السياسية فی السلام*، مسقط: نشر الاهلیه، الطبعة الاولى، ۱۹۹۹م، ص ۱۱۳. به نقل از مصباح الظلم رقیسی از منابع اباضی.
۲۶. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ص ۱۸۱.
۲۷. عوض خلیفات، *پیشین*، ص ۱۰۵، به نقل از طبقات الاباضیه در جینی.
۲۸. طبری، *پیشین*، ج ۵، ص ۵۶۹، ۵۶۳.
۲۹. همان.
۳۰. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ص ۱۸۶.
۳۱. همان، ص ۱۸۱.
۳۲. طبری، *پیشین*، ج ۵، ص ۵۶۸.
۳۳. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۵۱۹.
۳۴. عمر فاروق، *پیشین*، ص ۱۱۳.
۳۵. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۵م، ج ۳، ص ۱۳۶.
۳۶. عوض خلیفات، *پیشین*، ص ۷۹.
۳۷. برای اطلاع بیشتر از متن نامه مراجعه شود به *السیره الاباضیه*، تألیف تعدادی از

علمای اباضی که به صورت نسخه خطی به شماره ۴۲۰ رس در محل کتابخانه سید محمد بن احمد بن سعود بوسعیدی در ناحیه سیب عمان نگهداری می‌شود. هم چنین به کتاب (نشأة الحركة الاباضية نوشته عوض خلیفات، نشر وزاره التراث القومي و الثقافة سلطنه عمان که از کتاب الجواهر المنتقاة نقل کرده است.

۳۸. ابن سلام ابن اباضی، *بدء الاسلام و شرایع الدین*، تحقیق قیرنر شقارس، بیروت: النشرات الاسلامیه، ۱۹۶۸م، ص ۱۱۶ - ۱۰۸.

۳۹. علی یحیی معمر، *الاباضیه بین الفرق الاسلامیه*، لندن: دارالحکمه، ۲۰۰۱م، ص ۶.

۴۰. علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی، *الاعغانی*، تحقیق مکتب التحقیق دارالاحیاء، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م، ج ۱۱، ص ۱۰۹.

۴۱. همان.

۴۲. همان، ص ۱۱۰.

۴۳. همان، ص ۱۱۷.

۴۴. عوض خلیفات، *پیشین*، ص ۷۹.

۴۵. همان، ص ۸۶.

۴۶. محمد ابن سعد، *الطبقات الکبری*، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م، ج ۷، ص ۱۸۰.

۴۷. همان، ص ۱۸۱.

۴۸. احمد بن یحیی بلاذری، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۴۲؛ محمد ابن سعد، *پیشین*، ج ۷، ص ۱۸۱؛ شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق مأمون الصاغر و جی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۹۹۲م، ج ۴، ص ۶۸۱؛ اسماعیل ابن کثیر، *پیشین*، ج ۹، ص ۱۱۲.

۴۹. محمد ابن سعد، *پیشین*، ج ۷، ص ۱۷۵.

۵۰. همان.

۵۱. عمر فاروق، *پیشین*، ص ۱۱۴.

۵۲. عوض خلیفات، پیشین، ص ۷۹.
۵۳. عمر فاروق، پیشین، ص ۱۱۷.
۵۴. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۰۳.
۵۵. عمر فاروق، پیشین، ص ۱۱۸.
۵۶. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۳۷۵.
۵۷. عده علماء الاباضیه، پیشین، ص ۱۵۱.
۵۸. عوض خلیفات، پیشین، ص ۱۱۹.